

ویژه تجدد در ایران

با همکاری ویدا و جمشید بهنام

مقاله ها :

- پیشگفتار
۱۵۹ ج. ب.
- زمینه اجتماعی سنت گرایی و تجدد خواهی
۱۶۳ احمد اشرف
- ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی ایران
۱۸۵ نادرا انتخابی
- تجدد سیاسی در ایران
۲۰۹ محمد رضا جلیلی
- فراز و نشیب های "تجدد اقتصادی" در ایران
۲۱۹ فریدون خاوند
- زن، خانواده و تجدد
۲۲۷ ویدا بهنام
- اندیشه تجدد: روشنفکران و دموکراسی
۲۴۹ رامین جهانگللو
- دوران صد ساله تجدد در شهرسازی و معماری ایران
۲۵۹ رضا مقتدر
- منزلگاهی در راه تجدد ایران: اسلامبول
۲۷۱ جمشید بهنام
- "مریم ناکام" عشقی و "عشق کامروای" نظامی و خواجو
۲۸۳ شاهرخ مسکوب
- علم، دانشگاه ها و دانش های سرکوب شده
۳۱۵ مجید رهنما

نقد و بررسی کتاب:

- پژوهشی در باره مهاجرت و پناهندگی
۳۲۷ عبدالعبود انصاری
- نقدی بر ترجمه ملیت و زبان
۳۳۹ حسن کامشاد
- نمونه های شعر امروز افغانستان
۳۵۰ ولی احمدی
- کتاب ها و نشریات رسیده
۳۵۶

ترجمه خلاصه مقاله ها به انگلیسی

سال نو بر شما فرخنده باد!

سرزمین پاک

ای سرزمین پاک

با اولین شکوفه‌ی هر سال،

در دشت چشم‌های تو، بیدار می‌شود

باغ پر از شکوفه‌ی اندیشه‌های من.

در دشت چشم‌های تو - این دشت‌های سبز -

هر باغ شعر من

پیغام بخش جلوه‌ی روزهای بهتریست.

هر غنچه،

هر شکوفه

هر ساقه‌ی جوان،

دنیای دیگریست.

ای سرزمین پاک

من با پرندگان خوش آوای باغ شعر

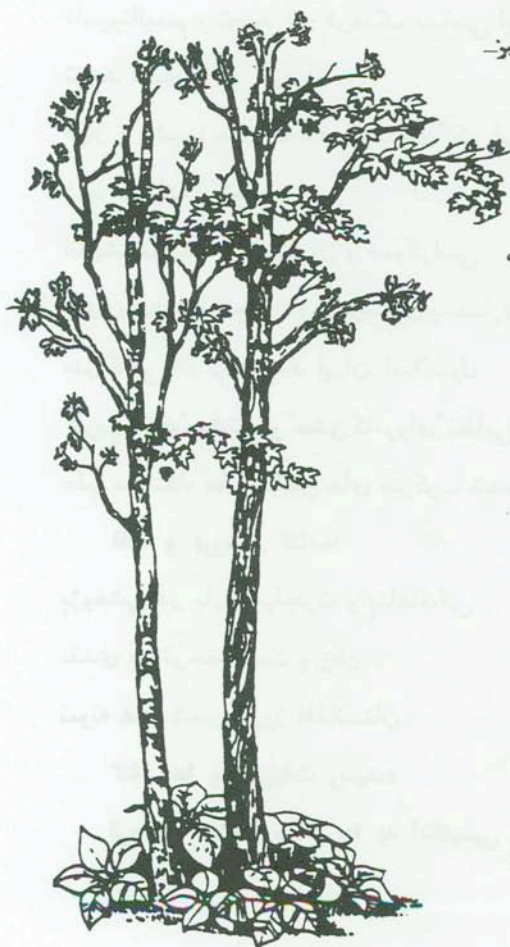
در دشت چشم‌های تو، سرشار هستی‌ام.

من با امید روشن این باغ پر سرود

در خویش زنده‌ام.

دشت جوان چشم تو، سبز و شکفته باد.

فرخ تمیمی



نقد و بررسی کتاب

عبدالمعبود انصاری

پژوهشی در باره مهاجرت و پناهندگی ایرانیان

Iranian Refugees and Exiles Since Khomeini

Edited By Asghar Fathi

Mazda Publishers, 1991

«پناهندگان و تبعیدیان ایرانی از زمان خمینی» عنوان مجموعه مقالاتی است که به زبان انگلیسی توسط انتشارات مزدا در سال ۱۹۹۱ در آمریکا انتشار یافته است. ویراستار کتاب اصغر فتحی جامعه شناس و استاد دانشگاه کلگری در کانادا است. این کتاب نخستین اثری است که در آن «مهاجرت ناخواسته» اخیر ایرانیان و بطور اخص پدیده پناهندگان و تبعیدیان مورد بررسی قرار گرفته. ویراستار در پیشگفتار تأکید می کند که هدف کتاب «ارائه تصویری از کوچ

تاریخی بسیاری از ایرانیان در انقلاب ۱۳۵۷ است. این تصویر البته یک تصویر تام و تمام نیست.» کتاب شامل پیشگفتار، مقدمه و پنج بخش است که پانزده مقاله‌گونگون را دربرمی‌گیرد. هرچند مقالات به نحوی به موضوع وسیع‌تر پناهنده و پناهندگی مربوط اند ولی هرکدام مستقلاً می‌تواند موضوع تحقیق و تألیف جداگانه‌ای باشد. به همین جهت معرفی و بررسی مفصل این مقالات که مشحون از مشاهدات و دستاوردهای فراوان و جدید است در مقاله‌ای کوتاه میسر نیست. آنچه در اینجا بدان بسنده می‌کنیم معرفی نتایج کلی هریک از مقالات و نیز ارزیابی برخی مفاهیم و مشاهدات است که مستقیماً به تحقیقات نگارنده مربوط می‌شود.

در مقدمه، ویراستار ضمن شرح مختصری از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و پیامدهای آن به معرفی نظریه‌های مربوط به مهاجرت ناخواسته پرداخته تا به گمان خود کاربرد آنها را به طور مشخص در باره "مهاجرت اجباری" ایرانیان به خارج از کشور نشان دهد. او از میان نظریه‌های رایج در جامعه‌شناسی مهاجرت، صرفاً به نظریه‌های مربوط به پناهندگان اکتفا کرده است. زیرا همانطور که از عنوان کتاب برمی‌آید کانون بحث مؤلف عمدتاً پناهندگان و تبعیدیان ایرانی در دوره اخیر تاریخ ایران است. ویراستار در بخش آخر مقدمه، با استفاده از نظریه کانز (E. F. Kunz) درباره پناهنده و پناهندگی، به طرح هشت فرضیه در زمینه علل پناهندگی ایرانیان و شیوه جا افتادن آنان در جامعه‌های پناهنده پذیر می‌پردازد. این کوشش هرچند از جهاتی به شناخت نظری موضوع "مهاجرت ناخواسته" کمک می‌کند، ولی با توجه به اینکه سرشت و انگاره مهاجرت ایرانیان محصول شرایط تاریخی و ساختی کاملاً کم نظیری در دنیای معاصر است، شناخت نظری خواننده را از مسئله بسیار پیچیده "مهاجرت ناخواسته" ایرانیان چندان گسترش نمی‌دهد.

واقع امر این است که نظریه‌ها و فرضیه‌های جامعه‌شناختی مهاجرت گویای شرایط ساختی و سیاسی کاملاً متفاوت سده نوزدهم و اوایل سده بیستم کشورهای اروپایی و کشور آمریکا است و مهمتر اینکه کانون بحث در آن نظریه‌ها مهاجران قدیمی است و نه مهاجران "نوع جدید" که از بسیاری جهات نمونه‌های نوظهوری هستند. همانطور که یافته‌های تجربی برخی از مقالات همین کتاب نشان می‌دهد انگیزه‌های گوناگون و درعین حال در هم آمیخته مهاجرت ایرانیان و شیوه سر و سامان پیدا کردن آنان در جامعه‌های میزبان در واقع بازتابی از شرایط اقتصادی و سیاسی دنیای معاصر و بطور اخص احوال ایران و آمریکا

در دو دهه گذشته است. به همین دلیل، این نظریه‌ها برای تحلیل وضع اکثر مهاجران ایرانی، که نوع کامل "مهاجران جدید" اند کافی نیستند. از همین رو، چارچوب نظری مسئله مهاجرت ناخواسته ایرانیان باید برحسب خصوصیات تاریخی، اقتصادی و رشد طبقات اجتماعی در ۵۰ سال گذشته، و نیز در رابطه با نفوذ پنهان و آشکار سیاست‌های استعماری در ایران و ظهور بازار جهانی صاحبان سرمایه (transnational capitalists) و نیز بازار جهانی صاحبان حرفه و اندیشه تدوین شود. برای اینکه عدم کفایت فرضیه‌های پیشنهادی ویراستار را در باره مهاجرت ناخواسته ایرانیان نشان دهیم، نخست فرضیه اول را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

فرضیه اول مورد نظر ویراستار چنین است: «حرکت‌های قابل انتظار پناهندگی معمولاً بخش وسیعی از اشخاص بیگانه با نظام حاکم را در برمی‌گیرد.» (ص ۱۵) به بیان ساده تر، اکثریت پناهندگان افراد ناراضی و حاشیه نشین جامعه خود می‌باشند. ویراستار ضمن تأیید کارایی این فرضیه درباره ایرانیان پناهنده می‌نویسد: «درصد قابل توجهی از اقلیت‌های مذهبی در ایران، مانند یهودیان، بهائیان، ارمنه و آسوری‌ها به محض اینکه نظام پهلوی را متزلزل دیدند ایران را ترک کردند.» (ص ۱۵) در این جا پرسش‌های عمده این است که آیا این چهار گروه از لحاظ سیاسی، فرهنگی و مهمتر از همه از لحاظ انباشت سرمایه وضع یکسان داشتند؟ و آیا مهاجرت ناخواسته این اقلیت‌ها پیش از سقوط نظام پهلوی یعنی در دوره فرار سرمایه‌ها و سرمایه دارهای بزرگ ناشی از نگرانی آنان صرفاً به عنوان یک گروه اقلیت بود؟

مشاهدات شخص نگارنده در ایران بیش از انقلاب و نیز اطلاعات پراکنده‌ای که در برخی از کتاب‌های مربوط به انقلاب ایران آمده گویای این است که بخشی از سرمایه‌داران از یکسال پیش از انقلاب تا برقراری نظام جمهوری اسلامی به درجات گوناگون دستخوش همان احساس نا امنی و خطری بودند که به هنگام بحران عمیق اجتماعی و سیاسی گریبان گیر اکثریت طبقه حاکم و صاحبان امتیازات می‌شود. به بیان دیگر، مهاجرت بسیاری از ایرانیان، از یکسال قبل تا یکسال بعد از انقلاب، عمدتاً مهاجرت سرمایه‌های کلان بود. به سخن دیگر این مهاجران، صرف نظر از هویت و وابستگی مذهبی خود، عموماً آینده سرمایه‌هایشان را در ایران نامعلوم می‌دیدند. درست در همین دوره که سرمایه‌داران بزرگ به درستی نگران آینده خود بودند، گروه نسبتاً

قابل توجهی از ایرانیان تحصیلکرده درخارج از کشور، که سال ها به مخالفت با رژیم مشغول بودند، به ایران برمی گشتند. در نتیجه، دوره انتقال، یعنی مرحله «متزلزل شدن نظام پهلوی»، همزمان خصلت دوگانه جذب و دفع پیدا کرده بود. گروهی که از لحاظ سیاسی خود را در نظام جانشین ذینفع می دیدند به ایران برگشتند و طبقه ای که برای منافع طبقاتی و منزلت اجتماعی خود آینده ای روشن سراغ نداشتند مهاجرت کردند. تنها پس از استقرار نظام جمهوری و سپس ادامه جنگ ایران و عراق بود که انگاره و سرشت مهاجرت ایرانیان از جمله اقلیت های مذهبی اساساً دگرگون شد.

نخستین مقاله در بخش دوم «اجتماع بهائیان در ایران» است. از نکات مطرح شده در مقاله یکی این است که بهائیان ایران به سبب غیرقانونی بودن مذهبشان و سابقه ستمی که بر آنان رفته بود، همزمان با دونوع مهاجرت روبرو بوده اند. مهاجرت داخلی (از دیاری به دیار دگر) و کوچ به خارج از کشور. یکی دیگر از نکات جالب این مقاله موضوع ارتباط سازمانی میان اجتماع بهائیان در ایران با رهبری بهائیت در خارج از کشور است. از گفتگوهایی که نگارنده با برخی از هم میهنان بهایی داشته ام چنین برداشت کرده ام که بهائیان ایران از سال ها پیش به پیروی از تعلیمات و احکام خاص تشویق می شده اند تا برای گسترش بهائیت به خارج از ایران مهاجرت کنند و در دور افتاده ترین مناطق به تبلیغ بپردازند. اگر در واقع چنین است باید میان انگیزه این کوچ اختیاری و مهاجرت اجباری آنان تفاوت قائل شد. این واقعیتی است که در مهاجرت اجباری نیز گاه عامل پنهان اختیار را هم می توان یافت.

مقاله چهارم «رسانه های جمعی مخالف برون مرزی از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی» نوشته دکتر حمید مولانا، استاد و مدیر مطالعات بین المللی دانشگاه امریکن است. در این مقاله مؤلف به بررسی ماهیت و نقش رسانه های جمعی مخالف با حکومت های ایران در سده گذشته می پردازد. در واقع هدف اصلی بررسی تأثیر رسانه های جمعی در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران معاصر است. در این مقاله وسواس و دقت خاصی در استفاده از واژه مخالف در مقابل تبعیدی به کار می رود. مؤلف واژه مخالف (Opposition) را بر واژه تبعیدی یا تبعید (Exile) ترجیح می دهد زیرا به خوبی متوجه ابهام مفهوم تبعیدی می باشد.

بخش دوم کتاب تحت عنوان «ایرانیان در اروپا» شامل دو مقاله است. مقاله اول درباره زنان ایرانی پناهنده در ترکیه و آلمان است. کانون بحث مؤلف نقش

معتقدات و ارزش‌های اسلامی در فراگرد انطباق یافتن مهاجر با جامعه جدید است. این مقاله را باید یکی از سودمندترین مقالات کتاب دانست. ژانت بوئر، نویسنده مقاله در واقع به شرح مشاهدات و گفت و شنودهای خود با زنان پناهنده می‌پردازد. یکی از موضوعات مورد بحث وی مسئله هویت ملی و اسلامی زنان پناهنده و نقش این هویت در زندگی روزمره آنان است. مؤلف می‌نویسد که زنان پناهنده در جریان انطباق یافتن با محیط جدید به تضاد "اخلاقی" دچار می‌شوند. به نظر نویسنده این تضاد صرفاً تضاد میان ارزش‌های فرهنگی (یا اسلامی) ایرانی و ارزش‌های غیرمذهبی جامعه میزبان نیست بلکه دارای ابعاد غیرمذهبی نیز می‌باشد. از جمله نتایج کلی گزارش این است که زنان پناهنده ایرانی در ترکیه و آلمان از لحاظ طبقاتی یک جمعیت متجانس نیستند. نویسنده به این نکته نیز اشاره می‌کند که در میان زنان کشورهای خاورمیانه تنها برخی زنان ایرانی اند که به تنهایی تن به مهاجرت داده‌اند. مؤلف براساس مشاهدات خاص خود نتیجه می‌گیرد که بسیاری از پناهندگان زن ایرانی در واقع برای رسیدن به استقلال شخصی و استفاده از امکانات بیشتر مهاجرت کرده‌اند.

«ایرانیان مهاجر در فرانسه» عنوان مقاله هفتم است. مؤلف، ویدا ناصحی بهنام، در این مقاله مفاهیم دقیقی از مهاجرت و انواع مهاجر به دست داده است. وی مهاجران ایرانی در فرانسه را به مهاجران سیاسی و مهاجران فرهنگی تقسیم می‌کند. منظور از مهاجران فرهنگی آنهایی هستند که به دلایل شخصی و از جمله مصلحت آینده فرزندان خود ترک یار و دیار کرده‌اند. مؤلف با استفاده از یک نمونه آماری (ایرانیان مهاجر در پاریس) مشاهدات و اطلاعات دقیقی درباره شیوه انطباق ایرانیان در فرانسه به دست می‌دهد. برای مثال، براساس آمار رسمی، در سال ۱۹۸۵ حدود ۲۰,۱۵۸ ایرانی در فرانسه زندگی می‌کردند که از این تعداد ۹,۰۹۵ نفر در پاریس اقامت داشتند. ۶۸ درصد از این افراد مقیم دائم، ۲۷ درصد پناهنده سیاسی، حدود ۴ درصد دارای ویزای توریستی و حدود ۵ درصد متقاضی تابعیت دولت فرانسه بودند. از میان مصاحبه شوندگان ۳۰ درصد علت مهاجرت خود را فعالیت سیاسی و ۳۷ درصد ملاحظات اجتماعی و فرهنگی می‌دانستند. حدود ۱۳ درصد دلایل اقتصادی و محدودیت‌های شغلی را انگیزه مهاجرت و حدود ۱۸ درصد علت مهاجرت خود را معلول ترکیبی از علت‌های فوق‌الذکر می‌دانستند.

نتیجه‌ای که مؤلف می‌گیرد این است که اغلب ایرانیان در فرانسه ماندگار

شده‌اند و بهمین دلیل علاقه مندند فرزندانشان جذب جامعه فرانسه شوند. این مقاله ارزنده ویدا ناصحی نه تنها بر شناخت ما از اوضاع و احوال یکی از "ایرانک‌های" متعدد خارج از کشور می‌افزاید، بلکه برای محققان و دانشجویان جامعه شناسی تطبیقی اجتماعات ایرانی بسیار مفید است.

بخش چهارم شامل دو مقاله است درباره ایرانیان در لوس آنجلس و در کانادا. « ایرانیان پناهنده و مهاجر در لوس آنجلس» نوشته دکتر مهدی بزرگمهر و دکتر ژرژ صباغ است، که در آن مؤلفان یک نمونه آماری از جمعیت ایرانیان مقیم لوس آنجلس را موضوع تحقیق خود قرار داده و آنان را برحسب انگیزه ترک ایران به دو گروه ایرانیان تبعیدی و ایرانیان مهاجر تقسیم کرده‌اند. یافته‌های مطرح شده در این مقاله حاصل مطالعه‌ای است که در سال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ انجام گرفته. به نظر می‌رسد که این دقیق‌ترین مطالعه جامعه شناختی از اجتماع ایرانیان لوس آنجلس است و از لحاظ نظری و تجربی حاوی دست آوردهای ارزنده‌ای است.

از لحاظ نظری، از میان مفاهیم پناهنده، پناهنده سیاسی، بست نشین و تبعیدی که از لحاظ حقوقی متمایز می‌باشند، بر روی مفهوم جامعه شناختی پناهنده تأکید خاص شده است. از لحاظ تجربی، دو گروه پناهنده (یا تبعیدی) و مهاجر را از دیدگاه‌های جمعیت شناسی، قصد ماندن یا برگشتن، بهره‌مندی از سازمان‌های امدادی و رفاه اجتماعی در لوس آنجلس، مشخصات مذهبی و قومی، میزان تحصیلات، موفقیت‌های شغلی در ایران (پیش از مهاجرت)، کسب و کار و انطباق شغلی در لوس آنجلس، و تبعیض و آزار مرتبط با ملیت ایرانی، به طور منظم مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته‌اند.

حدود ۴۳ درصد از افراد بررسی شده خود را تبعیدی یا پناهنده و ۵۷ درصد خود را مهاجر می‌دانسته‌اند. از میان تبعیدیان فقط یک سوم و از میان مهاجران فقط یک هفتم توانسته‌اند به عنوان پناهنده سیاسی اجازه اقامت در امریکا بگیرند. حدود نیمی از گروه تبعیدیان و یک سوم از مهاجران را بهائیان و یهودیان تشکیل می‌دهند. در این نمونه آماری، گروه تبعیدی از لحاظ تحصیلات و شغل در ایران موقعیت پائین تری از گروه مهاجر داشته‌اند. مؤلفان در پایان نتیجه می‌گیرند که مهاجرت ایرانیان به امریکا از لحاظ نظری و تجربی این فرصت را برای محققان فراهم آورده است تا به تحلیل درون گروهی و بررسی تطبیقی تفاوت‌های میان تبعیدیان و مهاجران بپردازند.

مقاله «تغییر نام میان ایرانیان مهاجر در امریکا»، نوشته بتی بلیر موضوع

بسیار پیچیده و حساسی را مورد توجه قرار داده است. جمعیت مورد مطالعه در این تحقیق، ایرانیان ساکن لوس آنجلس در سال ۱۹۸۷ بوده است. از میان ۱۱۵ نفر، ۷۸ نفر (۴۷ نفر مرد و ۳۱ نفر زن) به پرسشنامه مؤلف پاسخ داده‌اند. مؤلف اظهار می‌دارد که تغییر نام میان ایرانیان در لوس آنجلس تا حدودی رایج است. ۴۰ درصد از پاسخ دهندگان (۴۷ درصد زنان و ۳۷ درصد مردان) اقرار کرده‌اند که برای خود نام امریکایی شده برگزیده‌اند.

هدف نویسنده این مقاله بررسی رابطه میان تغییر نام و حفظ هویت فرهنگی در میان ایرانیان مهاجر است. او به این نتیجه می‌رسد که عوض کردن نام در واقع کوششی است برای انطباق یافتن با شرایط جدید. به گمان مؤلف تغییر نام به مفهوم «از دست دادن هویت فرهنگی نیست». به بیان دیگر، فرد از لحاظ عملی و مصلحت شخصی اسم جدیدی را برمی‌گزیند تا در محیط جدید آسان تر جا بیفتد و پذیرفته شود. این نتیجه گیری مؤلف براساس نظرخواهی از یک گروه سنی خاص از ایرانیان در لوس آنجلس است زیرا ۸۰ درصد پاسخ دهندگان در گروه سنی ۲۰ تا ۳۹، ۵ درصد کمتر از ۱۹ سال و ۱۵ درصد بین ۴۰ تا ۴۴ قرار داشته‌اند.

تحقیقات و مشاهدات نگارنده نشان می‌دهد که گروه سنی ۲۰ تا ۲۹ کنونی ایرانیان در امریکا، که در زمان انقلاب عموماً در مرحله دبستان و دبیرستان و برخی در دوره دانشگاه بودند، به خاطر کمبود آگاهی از هویت فرهنگی خود از سویی، و تجربه دردناک زندگی در محیط ضد ایرانی آمریکا، از سوی دیگر، امروز از لحاظ هویت وجودی (existential identity) کم و بیش دچار سردرگمی‌اند. اکثر افراد این گروه سنی، نمونه کامل کسانی هستند که در جماعت ایرانیان در امریکا در موقعیت «حاشیه نشینی دوگانه» (dually marginal situation) گرفتارند. حاشیه نشینان دوگانه کسانی هستند که تا مرحله خاصی هم در ایران و هم در امریکا، چه در میان جماعت ایرانیان و چه در خارج از آن، خود را حاشیه نشین و بیگانه احساس می‌کنند.

حدود ۲۰ سال پیش نگارنده مفهوم جدید «حاشیه نشینی دوجانبه» را برای شناخت ایرانیان مهاجر در امریکا پیشنهاد کردم با این تأکید که حاشیه نشینی بخش عمده ایرانیان بلاتکلیف در امریکا با نوعی حاشیه نشینی قبلی آنان در ایران همراه، یا در واقع نوع بسط یافته آن، بوده است. در آن تحقیق مختصر، از مهاجران فرهیخته‌ای سخن رفت که به قصد تحصیل و بازگشت و نه مهاجرت

دائمی به امریکا آمدند و درحین تحصیل و بهره مندی از آزادی‌های فردی، به علت تضادفرهنگی و احساس عدم تعلق کافی به محیط، ناگزیر درحاشیه جامعه میزبان خانه کردند و پیوسته در آرزوی بازگشت به میهن بودند. آنانی که به ایران بازگشتند باز بر اثر فاصله گرفتن از رسم‌ها و خوی کهنه نیاکان و نپذیرفتن بی چون و چرای ارزش‌های سنتی، خودرا آشنای بیگانه و از اینجا رانده و از آن جا مانده یافتند. امروز پدیده حاشیه نشینی دوگانه به یقین جمعیت بیشتری را در برمی‌گیرد.

با انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و تأسیس جمهوری اسلامی در ایران و ادامه جنگ ایران و عراق، جماعت‌های ایرانی در امریکا از لحاظ کیفیت و کمیت تغییر اساسی یافتند. این رویدادها نمونه و سرشت مهاجرت ایرانیان به امریکا را به گونه‌ای مؤثر دگرگون ساخت و در نتیجه فصل کاملاً تازه‌ای را در تاریخ ایرانیان در امریکا گشود. گروه سنی ۲۰ تا ۲۹ ساله امروزی، در زمان انقلاب عموماً دوران حساس شکل‌گیری و شروع فعالیت اجتماعی خودرا می‌گذراند. آنان که ناگهان حمایت‌های روحی و مالی خانوادگی را از دست داده بودند، در جریان انطباق با شرایط موجود، خود را از لحاظ روحی افسرده و از لحاظ فرهنگی و اجتماعی کناره‌گیر و حاشیه نشین یافتند. در همان حال، برخی از اعضاء این گروه سنی در خانواده‌هایی پرورش یافته بودند که به خاطر فضای "غرب زده" حاکم درکشور، با ارزشها و سنت‌های فرهنگی ایران آشنایی و الفت چندانی نداشتند.

اشاعه نام‌های فرنگی در ایران و این ساده اندیشی که انتخاب نام خارجی برای فرزند اسباب پذیرش او توسط خارجی‌ها می‌شود ریشه در همین جریان غربی شدن دارد. البته تردید نیست که فضای ضد ایرانی در امریکا، بخصوص در دوران گروگانگیری، سبب شد که نه تنها نوجوانان یعنی اکثریت همین گروه سنی مورد نظر به خاطر اسم خود احساس کوچکی کنند، بلکه بزرگ سالان هم از سر احتیاط و به خاطر روز مبادا داوطلبانه نام آمریکایی پسند برای خود برگزینند تا از بدگمانی و دشمنی در امان مانند. به نظر می‌آید که مؤلف در واقع تفسیر و برداشت خودرا از موضوع "انطباق"، "دمسازی"، و «آمریکایی شدن» اساس قرار داده است. واقع امر این است که نام عوض کردن بزرگسالان از نقطه نظر جماعت ایرانیان عملاً به مفهوم امریکایی شدن یعنی خودرا "گم کردن" است.

در مقاله «تظاهرات سیاسی ایرانیان در لوس آنجلس»، نوشته ران کلی، مؤلف

با ارائه ۱۱ عکس از تظاهرات گروه‌های سیاسی گوناگون به تفسیر پاره ای از خصوصیات این تظاهرات می‌پردازد. او معتقد است که هدف این تظاهرات در واقع آگاه کردن مردم امریکا از وضع ایران بوده است، زیرا رسانه‌های جمعی امریکایی توجهمی به فعالیت‌های سیاسی اجتماع ایرانیان در لوس آنجلس نداشته‌اند.

«ایرانیان کارآفرین در مونترال و مناسبات میان زن و مرد» نوشته مینو معلم، جامعه شناس ایرانی است. هدف مؤلف در این مقاله بررسی کار آفرینی (entrepreneurship) ایرانیان و چگونگی مناسبات زن و مرد در مونترال کانادا است. از جمله یافته‌های این تحقیق آن است که ایرانیان مهاجر در مونترال عمدتاً در سه زمینه فعالیت دارند: تاکسی رانی، تعمیرکفش و رستوران داری. تاکسی رانی و تعمیرکفش کار مردان است و رستوران‌ها بطورمشترک اداره می‌شوند. زنان مهاجر ایرانی عموماً فعال‌اند و با مردان خود درکسب و کار هم یاری می‌کنند. با این وصف، به اعتقاد نویسنده فعالیت‌های عمده اقتصادی ایرانیان در مونترال اساساً در انحصار مردان است. مؤلف مدعی است که شرایط اجتماعی جامعه کانادا روحیه ضد زن بودن مردان مهاجر ایرانی را، که در کوله بار فرهنگی خود به دوش می‌کشند، تأیید می‌کند و در نتیجه بر ستم‌کشی زنان مهاجر ایرانی می‌افزاید. یکی دیگر از نتایج تحقیق این است که موقعیت زنان مهاجر ایرانی در مونترال مبتنی بر تفاوت کار درخانه و کار خارج از خانه نیست و زن مهاجر ایرانی در تولید اقتصادی با مردان هم دوش است.

بخش پنجم کتاب شامل دو مقاله درباره رسانه‌های جمعی در تبعید است. آنابل و محمدعلی محمدی نویسندگان مقاله «ایرانیان تبعیدی به عنوان گروه مخالف»، با تأکید بر ارتباطات سیاسی، به بررسی فرهنگ سیاسی ایران پرداخته‌اند. مؤلفان اذعان دارند که این مقاله آنان نه مبتنی برمشاهدات منظم و کاملاً تجربی بلکه عمدتاً برمشاهدات پراکنده و نظریات شخصی استوار است. با این وصف این بررسی از لحاظ نظری و تاریخی روشنگر جنبه‌هایی از پدیده تبعید و تبعیدی است.

مؤلفان از میان گروه‌های مخالف، روشنفکران غیرمذهبی را به عنوان فعالین در تبعید کانون بحث قرار می‌دهند و سپس به شرح مشکلات آنان در تبعید می‌پردازند. این مشکلات عبارتند از تلاش برای کسب قدرت و از دست دادن نفوذ و اعتبار که خود ناشی از پافشاری برای کسب قدرت است. نویسندگان در

پایان مقاله نکته قابل توجهی را مطرح می‌کنند، این که چه بسا لازم است جنبه مثبت پدیده تبعید را در نظر گرفت و تبعیدی بودن را نشانه‌ای از جهان وطنی دانست. البته اگر تبعیدیان بتوانند طرحی نو از زندگی خود در اندازند قطعاً از بلاتکلیفی بیرون می‌آیند و به قول مؤلفان جهان وطن خواهند شد.

ولی واقعیت این است که جهان از لحاظ فرهنگی یک واحد مشترک نیست تا برای مثال ایرانی "دور از وطن" بتواند خود را به آن منسوب کند. آن ایرانی مهاجر که خود را جهان وطن می‌داند، در واقع مرتکب واکنشی ستیزه جویانه در برابر وضعیت خود شده است. او در یک مجادله ذهنی همیشگی بسر می‌برد و چون غریقی در دریائی بیکران به جستجوی کرانه است. راه حل ممکن برای این مشکل ایجاد فضای فرهنگی و مناسبات اجتماعی در مناطق و شهرهای ایرانی نشین است. در این جماعت‌ها یا "ایرانک‌ها" مهاجران و تبعیدیان می‌توانند به گونه‌ای سازنده هم از کوله بار فرهنگ ملی خود و هم از منابع جدیدی که در دسترس آنان است بهره‌جویند و مطابق بانیازهای باطنی و معنوی به زندگی جدید خود معنا بخشند.

مقاله «تلویزیون تبعیدی در آمریکا» نوشته حمید نفیسی را از لحاظ نظری و تجربی باید در ردیف بهترین مقالات این مجموعه شمرد. مؤلف به درستی با شناسایی ویژگی‌های ساختاری جماعت ایرانیان لوس آنجلس به تجزیه و تحلیل خصلت نمادی آن می‌پردازد. هدف وی این است که نشان دهد تبعیدیان ایرانی در لوس آنجلس چگونه از طریق برنامه‌های تلویزیونی که خود تولید کننده و مصرف کننده آن هستند، با شرایط جدید خود دمسازی می‌کنند. یکی از نتایج کلی تحقیق این است که تلویزیون تبعیدی هرچند در تبعید بسر می‌برد ولی هنوز در ایران ریشه دارد. ولی به تدریج که تبعیدی از وضعیت موقتی خود درمی‌آید و عملاً مقیم دائم می‌شود مفهوم میهن و امید بازگشت اعتبار خود را از دست می‌دهد.

بخش آخر کتاب شامل دو مقاله درباره ادبیات فارسی در تبعید است. نخستین مقاله، «مفهوم تبعید در آخرین داستان‌های کوتاه دکتر غلامحسین ساعدی»، نوشته احمد کریمی حکاک است. در این مقاله همان طور که از عنوان آن برمی‌آید کانون بحث درک و تلقی غلامحسین ساعدی از تبعید است. مؤلف در این بررسی نتیجه می‌گیرد که دور از وطن بودن برخی از نویسندگان جدید ایرانی بعد تازه‌ای به تجربه آنان افزوده است. این دسته

از نویسندگان نه تنها به مفهوم واقعی تبعیدی هستند، یعنی چون غلامحسین ساعدی وجودشان ذره ذره مانند شمع در شب غربت آب می‌شود، بلکه بطور روز افزون خود را بیگانه تر و حاشیه نشین تر می‌بیند. در این مقاله، نویسنده ضمن تحلیل ارزنده ای از نوشته‌های ساعدی در بارهٔ دورهٔ دومرحله گوناگون تبعید - مرحلهٔ تبعید و زندان در وطن، و مرحلهٔ دوری از وطن و بی خانمانی - توانسته است تصویری گویا از پناهندهٔ واقعی و نه متقاضی پناهندگی ارائه دهد.

آخرین مقالهٔ کتاب «چهره‌های تبعیدی در رمان‌های اسماعیل فصیح و گلی ترقی» نوشتهٔ فریدون فرخ و محمدرضا قانون پرور است. مؤلفان در ابتدای بررسی خود می‌نویسند که انقلاب بهمن ۱۳۵۷ روحیه و دید بسیاری از نویسندگان، هنرمندان و روشنفکران ایرانی را اساساً دگرگون کرد. براساس همین فرض رمان *ثویا در اغما*، اثر اسماعیل فصیح، و رمان *عادت غریب آقای الف در غرمت*، نوشتهٔ گلی ترقی، مورد بررسی قرار می‌گیرد. هدف از این تحلیل تطبیقی آن است که واکنش خلاق هر یک از این دو نویسنده به شرایط تحمیلی در تبعید نشان داده شود. مؤلفان نتیجه می‌گیرند که اسماعیل فصیح هرچند به هنگام نوشتن کتاب *ثویا در اغما* در ایران بسر می‌برده است ولی توانسته از دور به دنیای تبعیدیان ایرانی بنگرد و با توانایی خاصی جنبه‌های عینی چهره‌ها و شخصیت‌های آنان را تصویر کند. گلی ترقی که خود تبعیدی است توانسته تجربهٔ درونی و عوالم عاطفی این چهره‌ها و شخصیت‌ها را در نوشته‌های خود بازتابد. مؤلفان همچنین اضافه می‌کنند که این دونویسندهٔ معاصر، علیرغم وضعیت عینی متفاوتی که دارند، روشنفکر ایرانی مهاجر را انسانی می‌دانند که از لحاظ فکری در وضعیتی ناپایدار بسر می‌برد و پیوسته دچار دودلی و تردید است.

کتاب «پناهندگان و تبعیدیان ایرانی از زمان خمینی» در واقع مجموعهٔ مقالاتی است در بارهٔ پدیده‌ای بزرگتر، یعنی مهاجرت ناخواستهٔ ایرانیان و بررسی جماعت‌های ایرانی (ایرانک‌ها) در لوس آنجلس، مونترال، پاریس، آنکارا و برلین. بهمین جهت عنوان «پناهندگان و تبعیدیان ایرانی از زمان خمینی» به درستی گویای محتوی کتاب نیست. با آن که ویراستار با دقت و وسواس علمی به فصل بندی و تقسیم بندی‌های فرعی پرداخته است، قراردادن مقالهٔ «بہائیان ایران»، مقالهٔ «رسانه‌های جمعی مخالف» و همچنین مقالهٔ «نهضت دانشجویان خارج از کشور» در بخش دوم، تحت عنوان «چشم اندازه‌های تاریخی» به عقیدهٔ نگارنده

درست به نظر نمی‌آید. همانطور که قبلاً اشاره شد این هر سه مقاله مربوط به ایران بیش از انقلاب و تأسیس جمهوری اسلامی در ایران است. بنا بر این، چه بسا عنوان «تحلیل تاریخی پدیده پناهندگی سیاسی» برای این مجموعه گویاتر می‌بود.

بهرحال، ویراستار محترم زحمت فراوان در تدوین کتاب متحمل شده و کوشش او شایسته سپاس است. مؤلفان مقالات نیز هرکدام در رشته خود با مشاهدات دست اول شناخت ما را از جماعت‌های ایرانی خارج از کشور وسعت بخشیده‌اند.

حال که بیش از ۱۴ سال از موج بزرگ مهاجرت می‌گذرد و جماعت‌های ایرانی کم و بیش در همه جای دنیا در حال گسترش‌اند، امید است با تأکید بر مسائل اساسی این جماعت‌ها به زودی شاهد مطالعات دقیق‌تر و سودمندتری باشیم. واقعیت این است که جماعت‌های ایرانی، برای مثال در آمریکا، از مرحله آوارگی و حاشیه‌نشینی بیرون آمده‌اند و بطور فزاینده‌ای، با استفاده از امکانات مادی و با ایجاد نهادهای ملی و فرهنگی خود و با توجه به ارزش‌ها، تصورات و توقعات جدید، که محصول برخورد فرهنگ‌ها است، درگیر تلاشی برای بازسازی هویت خود شده‌اند. یکی از مسائل اساسی این جماعت‌ها در شرایط کنونی مسئله فرزند پروری و چگونگی برخورد با هویت فرهنگی نسل دوم ایرانیان است. کتاب حاضر نمودار بخشی از این تجربه بزرگ است و هر محققی که بخواهد به تاریخ جمعیت آواره و مهاجر دیروزی واقف شود، یقیناً باید خود را به مطالعه آن نیازمند بداند.

حسن کامشاد

نقدی بر ترجمه ملیت و زبان

Shahrokh Meskoob,
Iranian Nationality and the Persian Language,
Tr. Michael Hillmann, Ed. John R. Perry,
Foreword and Interview with the Author by Ali Banuazizi,
Washington D. C., Mage, 1992.

کتاب *ملیت و زبان* شاهرخ مسکوب دربارهٔ نقش دیوان، دین و عرفان در نشر فارسی، ابتدا به شکل چند سخنرانی حدود دوسالی بعد از انقلاب درپاریس ایراد شد. به گفتهٔ دانشمند نکته سنج جلیل دوستخواه «موضوع کتاب، یکی از مهم‌ترین و حادث‌ترین مباحثها درمیان نوشتارها و گفتارهای ایرانیان در تمام سدهٔ کنونی و به ویژه - به دلیل‌های روشن- در دههٔ پرشتاب و پُر ماجرای اخیر بوده و هنوز هم ذره‌ای از اهمیت آن کاسته نشده است.» (مجلهٔ بررسی کتاب، شمارهٔ ۶، دورهٔ جدید، سال ۲، تابستان ۱۳۷۰).

کتاب مشتمل بر چهار فصل عمده، یک پیشگفتار و یک پسگفتار است، فصل اول برداشتی تاریخی است دربارهٔ قرن چهارم (آغاز پیدایش دولت‌های ملی ایران) و در اهمیت زبان و تاریخ به عنوان دو سرچشمهٔ تشخیص هویت که بدون آن احساس قومی یا ملی ناممکن است و آگاهی به این هویت به نوبهٔ خود شالوده و تکیه گاه ملیت می‌شود.

سه فصل دیگر کتاب تاریخ آغاز و تحول زبان فارسی (نثر) است در رابطه با ملیت. ولی این مطالعه به معنایی "تاریخی" نیست بلکه مبتنی بر برداشتی

جامعه شناختی است. نویسندگان نقطه عزیمت و در نتیجه روش کار مرسوم پژوهندگان ادبیات را عوض کرده، یعنی سه گروه مؤثر و متنفع اجتماعی را که هر کدام، مثبت یا منفی، پیوند و رابطه مشخصی با امر ملیت داشته اند گرفته و اثر آنها را بر نضج و تطور یا انحطاط فارسی "رسمی" از قرن چهارم تا آغاز مشروطیت بررسی کرده است.

بدین ترتیب برخلاف مطالعه‌های کلاسیک زبان یا ادب فارسی که اساساً تاریخی است و ادبیات (یا زبان) را در دوره‌های معین و در رابطه با پدیده‌های اجتماعی موشکافی می‌کند، در این کتاب سه گروه، دیوانیان، دین مردان و عارفان، به مناسبت موقع اجتماعی شان در نظر گرفته شده‌اند و آن گاه به تحول رابطه آنها با زبان فارسی در طول تاریخ توجه شده است. ملیت و زبان طرح متفاوت و تازه‌ای است در مطالعه نثر فارسی که روش شناسی (متدولوژی) آن با کارهای دیگران در این زمینه (از جمله استادان برجسته‌ای مانند براون، ریپکا، خانلری و صفا) تفاوت دارد. این طرح ابتدایی می‌تواند گره‌های باشد برای مطالعه زبان فارسی از دیدگاهی نوین. همانطور که نویسنده در پسگفتار کتاب آورده اهل دیوان و عرفان به تدریج از میان می‌روند، ترکیب و ساخت و موقع گروه‌های مختلف اجتماعی تغییر می‌پذیرد و پاسداری فرهنگ و زبان فارسی به دست گروه دیگری می‌افتد: «از همان طلوع انقلاب مشروطیت و حتی مدتی پیش از آن گروه دیگری پیدا شد که پرداختن به زبان کار اوست: روشنفکران اهل قلم و نویسندگان. بیش از صد سال است که این بار امانت به آنها سپرده شده، امیدواریم که بتوانند آن را به منزلی برسانند و در آینده سرنوشت این زبان و مردمی که به آن حرف می‌زنند بهتر از این باشد که هست.»

با توجه به ملاحظات بالا ترجمه کتاب به انگلیسی برای دوستداران زبان و ادب فارسی بی بهره از متن اصلی امری ضروری و سودمند بوده است و جای خوشوقتی است که ناشر فرهنگ دوست و مترجم ارجمند بانی ترجمه و نشر آن شده‌اند ولی متن انگلیسی متأسفانه خالی از خطا نیست. نخستین لغزش زنده‌ای که به چشم خواننده می‌خورد بکار رفتن واژه "ساسانی" بجای "سامانی" است. از آنجا که این اشتباه در سراسر کتاب و در بیش از سی مورد روی داده تقصیر به یقین از دستگاه چاپ و کامپیوتر است و نباید آنرا به حساب مترجم و ویراستار گذاشت. بهرحال آثار مترتب بر این اشتباه مایه سر درگمی یا دست‌کم آزار خواننده است و متن انگلیسی را به صورت یک سلسله خلاف تاریخ درآورده است. برای نمونه:

- سبکتکین شده است سپهسالار "ساسانی" و درعین حال سر سلسله دودمان غزنوی (P. 48).

- اسد ابن سامان خدات شده است سردودمان "ساسانیان" (P. 62).

- آل بسویه و "ساسانیان" همزمان و رقیب سیاسی می‌شوند، "ساسانیان" سنی از آب درمی‌آیند و در امر حکومت متفق خلافت بغداد (P. 121). و غیره و غیره.

یک خبط اساسی دیگر که ترجمه این کتاب دیده می‌شود و چون به کرات آمده مشکل بار آورده و در بسیاری جاها منظور نویسنده را دگرگونه کرده است، ترجمه واژه "دیوان" است به "court" که تقریباً بطور پیگیر درنیمه اول کتاب بدین شیوه برگردان شده است و درنیمه دوم هم گاه و بیگاه به همین وجه می‌آید. (نگاه‌کنید به: صص ۱۲۸، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۸ و ۱۹۱).

منبع این اشتباه گمان کنم لغت نامه *Steingass* باشد که به روال رواج هندوستان نخستین معنی واژه "دیوان" را "a royal court" می‌دهد و حال آن که نویسنده خود منظورش را از کلمه "دیوان" توضیح داده. در کتاب حاضر "دیوان" غالباً اعم است از دربار و دولت و کلماتی چون *bureaucracy* یا *officialdom* یا *civil service* یا *government administration* یا حتی *establishment* بسته به مورد، مقصود نویسنده را بهتر می‌رساند.

افزایش‌ها

مترجم دانشمند گاه مطالبی از خود (منظورم توضیح‌ها و پانوشت‌های مفید و ارزنده اضافی نیست) به متن می‌افزاید که در اصل فارسی نیامده. برای نمونه: «پس از گرویدن به اسلام، در آن دوره قوم ایرانی هم به گذشته برگشت» (ص ۲۳)، چنین ترجمه شده:

"After suffering defeat at the hands of the Arabs and after converting to Islam, the Iranian people also returned [sic] to the past." (p. 34)

یا:

"National feeling and identity became realizable through the existence of governments." (p. 48)

که در متن فارسی چنین چیزی نیست.

یا نویسنده بحثی دارد درباره ترجمه بلعمی از تاریخ طبری و می‌گوید تنها ترجمه

نیست، ترجمه و تکمله است و مترجم هرچه خواسته بر آن افزوده و بهمین سبب هم بیشتر به تاریخ بلعمی معروف است. جالب اینکه مترجم انگلیسی نیز همان جا درجمله: «آفرینش آسمان و ماه و ستارگان و زمین، شیطان و آدم و غیره، بهشت، هبوط آدم، سرانندیب و سرگذشت هاییل و قایل» (ص ۷۳) همین هوس را می‌کند و عبارت "The Garden of Eden" (p. 72) را برای تکمیل کار به فهرست می‌افزاید. یا:

"The government operated his name and on his behalf." (p. 118),

که دراصل فارسی نیست. یا اضافه بر اینها، در میان اسامی بزرگان تاریخ و عرفان و علوم و ادب نیمه اول قرن هفتم تا اول‌های قرن دهم (ص ۱۴۱) مترجم نام عزیز نسفی و کتابش و نیز افضل الدین کاشانی را افزوده است:

"... Azis Nasafi, who wrote *Kitab al-Insan al-Kamil* [book of the perfect man], Afzaloddin Kashani ..." (p. 127)

که اگر درست باشد درج مستقیم و بی ذکر آن در میان کلام نویسنده دور از امانت است. یا: «... طنین طنطنه کشور گشایی چنین نشنیده» (ص ۱۶۵) ترجمه شده:

"Tamerlane whose dangerous conquests ... has never heard..." (p. 148)

عبارت از معراج السعادة نراقی است و البته سنگین و مغلط و نویسنده هم می‌خواهد همین را نشان بدهد. اما در ترجمه معلوم نیست سر و کله تیمورلنگ ناگهان از کجا پیدا می‌شود؟

۲. کاستی‌ها

درمقابل، اینجا و آنجا، و گاه بدون دلیل آشکار، عبارت، جمله یا حتی سطرهایی در ترجمه از قلم افتاده، برای نمونه:

۹- سطر آخر صفحه ۹ در آغاز مقدمه نویسنده.

- «و آدم را بیادحرف حسنک وزیر می‌اندازد، در پایان کارش» (ص ۳۰).

... که خود بازیچه گرداننده دیگری است. اصل رابطه انسان است با

آفریننده. دریافت و شناختی که انسان از خود دارد.» (صص ۳۸-۳۹).

۸- سطر ابتدای صفحه ۴۸.

- «کن فیکون» (ص ۷۵) یعنی "Be, and it is" (در اشاره به همزمان و

یکی بودن اراده خدا و انجام آن).

- «خارجی کیسانی» (ص ۱۲۵).

«وظاهراً هردو جلوه ناسازگار این امر حقیقت دارد، هم بسیاری از آئین ها و باور داشت‌های تشیع ریشه در گذشته دارد و هم وجدان شیعیان از قبول چنین سابقه‌ای بیزار است.» (ص ۱۳۷).

جایی نویسنده عناوین علما و اهل دین را در دستگاه صفوی بر می‌شمارد: «ملا باشی، صدرخانه و صدر ممالک یا صدر عامه، حکام شرع. . .» (ص ۱۴۶) و مترجم گویی حوصله‌اش سرآمده «پیش نمازان و قاضیان و متولیان و خدام و. . .» را در ترجمه از قلم می‌اندازد و با گذاشتن یک etc. خودرا راحت می‌کند. (p. 131).

«و شرح نهج البلاغه از همین مولف» (ص ۱۴۸).
و در میان نقل قولی از *مرصاد العباد*، عبارت «اگر چه پیش از این چند مجموعه در قلم آورده بود به حسب استعداد و التماس هرطایفه» (ص ۱۹۸) در ترجمه نیامده است.

ترجمه تحت اللفظی

مشکل دیگر ترجمه آن است که مشتبی از لغات و اصطلاحات تحت اللفظی ترجمه شده و در نتیجه مقصود نویسنده مخدوش یا مبهم گردیده است. برای نمونه:

- "جهاد" (ص ۳۲) ترجمه شده: "energetic force" (p. 41)، ظاهراً با "جد و جهد" مشتبه شده، مقصود holy war است.

- "ساختن و پرداختن [زبان]" (ص ۴۴) ترجمه شده: "building and using" (P. 51).
پرداختن در اینجا به معنی polishing به کار رفته است.

- «برترین کلام عرب امی و بی بهره از خواندن و نوشتن، شعر بود.» (ص ۴۴)
ترجمه شده:

"Poetry was the highest form of Arab discourse, popular and without benefit of reading and writing." (p. 51);

باید مثلاً گفته می‌شد:

Poetry was the highest form of expression of the illiterate Arab who could not read and write.

«همه چیز از آن به مشام می‌رسد، جز بوی فرسودگی» (ص ۵۰) [صحبت از مقدمه شاهنامه ابو منصور است]، ترجمه شده:

"Everything about it reaches the nostrils except the odor of decrepitude." (p. 57);

ترجمه کلمه به کلمه عبارت نویسنده است اما انگلیسی خوبی نیست، بهتر بود

گفته می‌شد:

... in which you can sense everything but decrepitude.

- «آن جان در این تن به دنیا می‌آید و صاحب صورت می‌شود.» (ص ۵۳)
باز کلمه به کلمه ترجمه شده:

"That soul in this body enters the world and becomes possessed of form." (p. 59)

ترجمه درست تر:

That soul is born in this body and takes form.

- «کارنامه» (ص ۵۵) ترجمه شده: "affairs" (p. 61)، که البته

صحیح است.

- «واقعیت موجود» (ص ۷۳) ترجمه شده: "reality of existence" (p. 73)؛ ترجمه دقیق existing reality است.

- «مورخ سنجیده» (ص ۷۷) ترجمه شده: "comparativist historian" (p. 76)؛ مقصود Judicious historian است.

- «وابستگان وظیفه خوار» (ص ۹۴) ترجمه شده: "dependents with duty" (p. 90)؛ باید گفته می‌شد: associates who receive a stipend

- «سلسله مراتب» (ص ۹۸) ترجمه شده: "series of levels" (p. 94)؛ مقصود hierarchy است.

- «آسانگیری» (ص ۱۲۸) ترجمه شده: "simplistic view" (p. 116)؛ منظور toleration است.

- «خودکامه» (ص ۱۶۰) ترجمه شده: "self-interested" (p. 144) معنای مصطلح واژه البته totalitarian, arbitrary, authoritarian و امثالهم است.

- «بی خویش» (ص ۲۱۳) ترجمه شده: "lost to self" (P. 185)؛ مناسب تر selfless است.

- «جانش را بر سر حرفش گذاشت» (ص ۲۱۳) ترجمه شده:

"put his soul into words" (p. 185)؛

Lost his life for his words [because of what he said].؛ البته باید گفته می‌شد: «در مقام حال و در مقام قال» (ص ۲۱۶) ترجمه شده:

"On the level of state and on the level of statement" (p. 187)؛

که البته وافی مقصود عرفانی نویسنده نیست. ترجمه دقیقتر احتمالاً می‌شود:

On the level of ecstasy and on the level of rhetorics.

بی دقتی‌ها

مقداری از اشتباه‌های ترجمه صرفاً از روی بی دقتی و سهل انگاری پیش آمده است. برای نمونه:

- "ابن مقفع" (ص ۱۹) سهواً "al- Moqanna" (p. 31) قرائت شده است.

- "خراسان" (ص ۳۳) شده خوزستان "Khuzistan" (p. 42).

- عبارت ساده "از طرف دیگر" (ص ۵۲) ترجمه شده:

"from another vantage point" (p. 59) و مفهوم تمامی جمله را مغشوش کرده است.

- "اجتماعات بشری" (صص ۶۶ و ۶۷) در چندین جا ترجمه شده:

"human social affairs" (p. 68) و جمله‌ها را اگر نه بی معنا دست کم نامفهوم کرده است.

- در عوض "انسان اجتماعی" (ص ۷۱) ترجمه شده: "human society" (P. 71)

که آنهم البته درست نیست.

- "صد هزار" (ص ۱۲۶) در ترجمه سهواً شده: "1,000" (p. 115).

- "۱۵" (ص ۱۵۱) در ترجمه سهواً شده: "ten" (p. 136).

- "ادویه مرکبه نافع" (ص ۱۵۵) ترجمه شده:

"incantations and compound medications" (p. 139);

شاید "ادویه" را "ادعیه" خوانده اند! باید ترجمه می شد:

beneficial mixed spices (or drugs); ولیکن چند سطر پایین تر "ادویه" درست و

بقاعده ترجمه شده: "herbs and spices".

- "پیوسته" ترجمه شده: "conditionally" (p. 185); ترجمه صحیح continually

است.

- "امر ملی" (ص ۲۱۷) ترجمه شده: "a practical matter" (p. 188) که آشکارا

بی دقتی است. "national question" منظور است.

برگردان‌های نادقیق

از این گذشته پاره‌ای لغات و عبارات و مصطلحات دیگر هم نادقیق ترجمه شده است. برای نمونه:

- «خشونت‌های نظامی و اجتماعی» (ص ۲۱) ترجمه شده:

"military and social powers"; «خشونت» violence است.

- «واقعیّت» (ص ۲۱) اغلب ترجمه شده: "event" (pp. 32, 160), که

نادقیق است. باید fact بکار برده می شد.

- "مطنطن" [زبان] (ص ۴۴) ترجمه شده: "rhythmic" (p. 51); pompous
دقیق تر است.

- «او [محمد] را شعر به کار نیاید» (ص ۴۶) ترجمه شده:

"he did not use poetry" (p. 53); باید ترجمه می‌شد: he had no use for poetry
- «سرایت اخلاق در تاریخ هم خود آگاه است و هم ناخودآگاه» (ص ۸۱)
ترجمه شده:

"The transmission of ethics in history is a matter both of self-awareness and of
instinct." (p. 80);

ترجمه دقیق تر می‌شود:

The permeation of ethics in history is both conscious and unconscious.

- «بی اثری تربیت» (ص ۱۰۱) ترجمه شده: "lack of influence of education"
(p. 96); ترجمه رساتر: .. ineffectiveness of. است.

- «تهمت» (ص ۱۳۶) ترجمه شده: "insult" (p. 123); معنای واژه accusation
است.

- «مطلق العنان» (ص ۱۵۱) ترجمه شده: "unique" (p. 136); معنی دقیق
unbridled است.

- «توانست» [مجلسی] در مدت عمر قرب ۱/۲۰۲/۷۰۰، بیت در پیرامون مذهب
شیعه کتابت کند یا به امر او در دفتر او کتابت شود و بنام وی مدون گردد»
(ص ۱۵۱) ترجمه شده:

"Majlesi composed or commissioned approximately 1,202,700. . ." (p. 135);
ترجمه دقیقی نیست. مجلسی شعر نمی‌گفت. منظور از «کتابت» write down
یا jot down است.

- «وصول به حق» (ص ۱۹۳) ترجمه شده:

(p. 168) "The attainment of creative truth" گفتگو درباره هدف معرفت عرفانی
است و گمانم منظور reaching God باشد یا لااقل:
(cf. pp. 186, 188) attainment of Devine Truth

- «متعالی» (صص ۲۱۲ و ۲۱۷) ترجمه شده: "supernatural" (pp. 184, 188);
ترجمه دقیق تر transcendental است.

- «در نهایت» (ص ۲۱۶) ترجمه شده: "in time" (p. 188) ultimately صحیح
است.

- «عوامل سازنده» (ص ۲۲۴) ترجمه شده "motive factors" (p. 190);

constructive factors بهتر مقصود را می‌رساند.
- « برای کار دیگری بار آمده بودند» (ص ۲۲۶) ترجمه شده:

"had come onto the scene for a different task" (p. 191);

می‌بایست ترجمه شده باشد: ... had been trained for.

دریافت های نادرست

پاره‌ای لغات همشکل یا چند معنایی عوضی فهمیده شده‌اند. برای نمونه:
- "امور خارجی" (ص ۸۳) ترجمه شده: "foreign affairs" (p. 82)، با توجه به محتوای کلام و آنچه بیشتر آمده باید ترجمه می‌شد: external matters، چون:
"foreign affairs, the surface manifestation of something going on underneath . . ."
بی معنا می‌نماید.

- « تمشیت امور ملک و ملت» (ص ۹۵) ترجمه شده:

"controlling matters of property and the people" (p. 91);

ملک با ملک مشتبه شده، باید گفت:

tackling the affairs of the state and the nation.

- «مولا» (ص ۱۳۶) ترجمه شده: "masters" (p. 132); می‌بایست servants یا

Subjects ترجمه شده باشد (مولا هم master معنی می‌دهد هم slave).

- «شبیهات» (ص ۱۵۲) ترجمه شده: "likenesses or analogies" (p. 137);

منظور در اینجا uncertainties یا suspicions است.

- «تحریرها» (ص ۱۵۲) ترجمه شده: "writings" (p. 137); صحبت از ترانه و

نغمه سرایی است باید modulations ترجمه می‌شد.

ترجمه های نارسا

از این نقیصه‌ها که بگذریم، ترجمه پاره‌ای جاها یکسره نادرست و نارساست.
برای نمونه:

- « از زاویه تنگی که ما به آن نگاه می‌کنیم» (ص ۴۷) ترجمه شده:

"from this very specific vantage point of ours" (p. 54)

که معنا را وارونه کرده است. باید ترجمه می‌شد:

from the narrow angle we are looking at it.

(مترجم ظاهراً به "vantage point" دلبستگی دارد، چون بیشتر جاها برای نقطه نظر" نیز همین اصطلاح را می‌آورد که البته دقیق نیست و مفهومی با

point of view متفاوت است).

«ما را در مکانی از زمان جا می دادند» (ص ۶۵) ترجمه شده:

"they gave us a place in time and space." (p. 67)

they placed us somewhere in time.

«متحول می کند» (ص ۶۷) ترجمه شده: "encompasses" (p. 88);

مقصود است.

«تعبیر ناموجه و تفسیر به رای» (ص ۷۲) صاف و ساده ترجمه شده:

"misunderstanding" (p. 72) که از: "unjustified and arbitrary interpretation"

خیلی کم و کسر دارد.

«پست و بلند زندگی دیوانی» (ص ۸۵) ترجمه شده:

"the powerful life of court" (p. 83); ترجمه درست عبارت است از:

the vicissitude of life in the government.

«محض رضای خدا که به کسی جیره نمی دهند» (ص ۸۶) ترجمه شده:

"God does not give anyone ration or salary." (p. 84)

No one is given ration or salary for the sake of God (for the colour of his eyes).

«نفس نمی تواند بکشد تا جانی بگیرد» (ص ۹۲) [در اشاره به ادبیات

پهلوی بعد از اسلام] ترجمه شده:

"it cannot play a role until it comes to life" (pp. 88-9)

It cannot breathe to revive.

«یا اگر به صرافت طبع می نوشت» (ص ۹۸) ترجمه شده:

"or if he wrote with the thought of publication" (p. 93);

گمان نکنم در دوره مورد بحث (دوره مغولان) هنوز از طبع و چاپ خبری بود!

باید ترجمه می شد: or if he wrote on his own initiative

«سواد یا "فضل"، در اجتماع گذشته سلسله مراتب داشت و به آئین بود»

(ص ۹۸) ترجمه شده:

"In past society, established level and patterns existed in regard to education and knowledge." (p. 93)

بہتر بود می گفتند:

Literacy or "erudition" was hierarchical and codified in the past society.

شعر سعدی «بر رسولان پیام باشد و بس» (ص ۱۰۰) ترجمه شده:

"Messengers are accountable for their messages, nothing more." (p. 95);

ترجمه رساتر: Messengers are to carry messages, nothing more (period).
 «اخلاق او [سعدی] در اندیشهٔ مصلحت اجتماعی است، نقطهٔ عزیمت و دلمشغولی اخلاق او از اینجاست» (ص ۱۰۲) ترجمه شده:
 "His ethics consists in planning the proper social course. The point of departure and heart of his ethics derives from this" (p. 97)
 مقصود نویسنده را نمی‌رساند. "دلمشغولی" را نمی‌توان "heart" ترجمه کرد.
 باید می‌گفتند:

His ethics is mindful of social expediency, here lies the point of departure and the concern of his ethics.

«در رفتار فرهنگی آنها اثر می‌کند و کار کرد آنها در زمینه‌هایی تغییر می‌دهد» (صص ۱۴۲-۱۴۳) ترجمه شده:

"... influenced their cultural development and altered their conducts in some areas." (p. 128);

ترجمهٔ دقیق‌تر می‌شود:

... influenced their cultural conduct and altered its function in some respects.

«آزمیلت ایرانی استنباط و دریافتی نداشتند» (ص ۱۴۴) ترجمه شده:

"... perceived themselves as of Iranian nationality." (p. 129);

ترجمهٔ درستی نیست باید گفت:

... had no notion [literally comprehension and understanding] of Iranian nationality.

- «حتی مبادله در خدمات دیوانی و قضائی هم وجود داشت» (ص ۱۸۹)

ترجمه شده: "There was a certain professional mobility" (p. 164) که هیچ ربطی به اصل ندارد. ترجمه عبارت چنین است:

Exchange existed even in administrative and judicial services.

- "حدوث و قدم" (ص ۲۱۳) ترجمه شده: "events and acts" (p. 185);
 منظور حدوث و قدم (incidence and timelessness) عالم (و شاید قرآن) باشد که همیشه یکی از مشکلات بارز حکمت اسلامی بوده است (ن. ک. به: دائرة المعارف فارسی، مصاحب، جلد اول، ص ۸۳۵).

*

عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگو. ترجمه غالباً روان و شیواست و هرچه رو به آخر می‌رود بهتر و بی‌غلط تر می‌شود. متون کلاسیک فارسی، اشعار،

نوشته‌های مغلق اهل دین و گزافه‌گویی‌های دشوار زمان مغول بالنسبه خوب ترجمه شده و مسلماً کار و زحمت فراوان برده است. پانوشته‌های خود مترجم و توضیح و تبیین‌های پُر شمار او با آنکه مرتب تکرار می‌شوند برای راهنمایی خواننده خارجی بسیار مفید و جامع و بجاست.

این همه خرده‌گیری و مو از ماست کشیدن از کتابی که نام یک نویسنده سرشناس و سه استاد دانشگاه پیش رو دارد البته که گستاخی است، ولی غرض عیب جوئی نیست و امیدوارم که کم و کاست‌ها در چاپ بعدی مورد تجدید نظر اساسی قرار گیرد تا خوانندگان انگلیسی زبان از مزایای آن بهره بیشتری یابند.

ولی احمدی

نمونه‌های شعر امروز افغانستان

به کوشش

چنگیز پهلوان

تهران، نشر بلخ، وابسته به بنیاد نیشابور، ۱۳۷۱

سخن‌آزپیونده‌های دیرینه و دیرپای فرهنگی بین ایران و افغانستان در میان فرهنگیان و فرهنگ پژوهان ایرانی سخن تازه ای نیست. از دیر باز، آنانی که در پی وصل کردن پاره‌های چندگانه پیکر فرهنگ فارسی بوده‌اند، از اهمیت و ضرورت برقراری رابطه‌هایی ژرفتر و گسترده تر با هم‌زبانان افغانی یاد ورزیده‌اند و برنیاز نزدیکی بیشتر فرهنگی و ادبی بین دو کشور انگشت تأکید گذاشته‌اند. در این راستا، در یکی دو دهه اخیر، دفترهایی چند از شعر و داستان امروز افغانستان - یا به همت فرزندان ایرانی، و یا بیشتر به کوشش

فرهنگیان افغانستان مقیم ایران- در ایران منتشر شده است. از این میان، باید از برگزیده شعر معاصر افغانستان به کوشش دکتر سرور مولایی (انتشارات نیل، ۱۳۵۰) و نمونه‌هایی از شعر دری افغانستان به کوشش دکتر ناصر امیری (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷) نام برد.

در سالی که گذشت، نمونه‌های شعر امروز افغانستان فرآورده دکتر چنگیز پهلوان در ایران منتشر شد که مایه این معرفی و بررسی کوتاه است. در آغاز سخن باید گفت که در گذشته نیز کارهای ارزشمند و شایسته‌ای از دکتر پهلوان در زمینه پژوهش‌های مردم‌شناختی و جامعه‌شناختی غربت در میان پناه‌گزینان افغانی مقیم ایران به چاپ رسیده است. از همه برآزنده تر، پژوهش‌واره دقیق و سنجیده‌ای از ایشان است که در کتاب در زمینه ایران شناسی (تهران، انتشارات به‌نگار، ۱۳۷۰، صص ۲۳۹-۳۷۳) گزارده شده است و به پاره‌ای از اساسی‌ترین مسائلی که در میان مهاجران افغانی در ایران مطرح بوده است، عالمانه - و در عین حال همدلانه - پرداخته است.

ناگفته پیداست که گرد آوردن و ویراستن شعرهای مختلف از شاعران مختلف در مجموعه‌ای واحد، کاری سهل و ساده نتواند بود. در چنین امری، ویراستار باید حدود و گستره کارش را به نیکویی تعریف و زمینه انتخابش را از رهگذرهای مختلف توجیه کند. چه معیارها و مقیاس‌هایی باید راهنما و راهگشای کار ویراستار باشد؟ چه ویژگی‌هایی درگزینش و فرآوردن اشعار در نظر گرفته شود؟ آیا زمان سرودن شعر، یا تقدم و تأخر در چاپ شعر، یا عمر شاعر، یا جای نوشتن شعر، یا محل تولد شاعر هیچ یک می‌تواند در کار گزینش و ویرایش مؤثر باشد؟ آیا قالب یا ساختار در انتخاب شعر نقشی دارد؟ آیا هویت فردی و اجتماعی و یا شهرت سیاسی شاعر باید در کار انتخاب شعر اهمیتی داشته باشد؟ ارادتمندی‌ها، دوستی‌ها و هم‌اندیشگی‌های فکری و ذوقی ویراستار با شاعران، تاچه پیمان‌های در برگزیدن اشعار دفتری مؤثرند؟ و پرسش‌های دیگری از این دست. پهلوان در مقدمه کتاب، «کوششی دیگر برای پیوندهای تازه»، به محدودیت گستره انتخاب و گزینش خود در فرآوردن این دفتر اشاره می‌ورزد. او خاطر نشان می‌سازد که با نمونه‌های شعر امروز افغانستان می‌خواسته است که صرفاً «زمینه ساز پژوهش‌های آینده» گردد، زیرا «ما هنوز در مرحله آماده سازی اسناد [برای] بررسی‌های جدی تر و ژرفتر هستیم.» و چنین ادامه می‌دهد:

هدف من آن نبود و نیست که بهترین گزیده را انتشار دهم یا به انتخاب بهترین نمونه‌ها بپردازم. آرمانم این بود و هست که بتوانم ایرانیان را پیش از گذشته به قلمرو زبان فارسی علاقه‌مند کنم. باید بگویم که بخشی از این هدف به تحقق پیوسته است. در این جا و آن جا، هرچند ناپیوسته، به برادران افغانستانی توجه می‌شود و برخی چنین جلوه می‌دهند که می‌خواهند فعالیت‌هایی فرهنگی درجهت نزدیکی با حوزه فرهنگی افغانستان به طور خاص و حوزه فرهنگی ایرانی به طور عام انجام دهند. . . (صص ۱۲-۱۳)

مقدمه مبسوط دکتر پهلوان - که برای ارائه پس زمینه‌ای برای شعر امروز افغانستان نوشته شده است - از هرنگاه قابل اهمیت و شایسته ستودن است، زیرا خواننده نا آشنا با شعر افغانستان را تا حدود امکان با چهره‌ها و جریان‌های کنونی شعر آن دیار آشنا می‌سازد. با این وصف، به نظر این نگارنده، پاره‌ای از مسائلی که در مقدمه مزبور مطرح شده است، قابل تأمل و دقت است؛ در اینجا به اختصار به برخی از آن‌ها - از دیدگاه نظری - اشاره می‌شود.

ویراستار در مقدمه تصریح می‌کند که «کار من شعر و شاعری نیست و در این زمینه هیچ تخصصی ندارم» (ص ۲۵). وی نخواستہ است تا به حوزه نقد ادبی و نظری و موازین زیبا شناختی شعر داخل شود. یک چنین شیوه کار، هرچند از مزیت‌هایی خالی نیست، محدودیت‌ها و نارسایی‌هایی را نیز در بر دارد. آوردن هرآنچه به نام "شعر" از قلم هر آن کسی که خود را "شاعر" می‌نامد - در دفتر واحدی - شاید برای خواننده آگاه از چند و چون شعر امروز افغانستان، از رهگذرهای مختلف (که در اینجا مجال پرداختن بدان نیست) نه تنها جالب بل آموزنده نیز باشد. و اما، نشان دادن نمونه یا نمونه‌های کار کسانی که، در میان حلقه‌های صاحب‌نظر شعرخوان و شعرشناس افغانستان، شاعر شناخته نمی‌شدند، در کنار شعرشاعران نام آور، شاید برای خواننده نا آشنا تا حدودی محدودکننده باشد. نبود دفترهای جداگانه از شعر هر شاعر (که بتواند در سنجش پرداخته‌های هر سخنور راهنمایی دقیق باشد)، ضرورت به کار گرفتن معیارها و موازین نقد ادبی در فراهم آوردن و ویراستن مجموعه‌ای چون نمونه‌های شعر امروز افغانستان را بیشتر می‌کند. به نظر این نگارنده، هرگاه گفتاری انتقادی، مبتنی بر موازین نقد شعر در مقدمه کتاب می‌آمد، بهتر بود.

نکته دیگری که می‌تواند از جنبه نظری قابل تدقیق و تأمل باشد، اینست که ویراستار محترم - چنانکه خود اذعان می‌دارد - ماده اصلی مقدمه خود را مبدون معلوماتی است که از دوستان ادیب و شاعر خود، که پس از تجاوز شوروی سابق، افغانستان را به قصد ایران ترک کرده‌اند، به دست آورده است. این امر

در معرفی شاعران، تنظیم و ترتیب و گزارش چگونگی کمی و کیفی ادبیات و شعر امروز افغانستان، در مقدمه ویراستار، تأثیری ژرف و مهم داشته است. مثلاً، از همان آغاز کار، دوگانه انگاری ذاتی درسرشت شعر امروز افغانستان تعریف و تبیین می شود، و شعر امروز، در کلیت آن، به گستره نبرد و رویارویی "نیکی" و "بدی"، "استعمار" و "ضد استعمار" (ص ۱۴)؛ "انقلاب" و "ضد انقلاب" (ص ۱۵)؛ "صف دولت" و "صف جهاد" (ص ۱۸)؛ و "درون مرزی" و "برون مرزی" (ص ۱۹)، تعبیری استعاره یی می یابد. روشی چنین شاید چهره‌ای تک بُعدی از جریان های سیال و زاینده شعر امروز افغانستان به دست خواننده نا آشنا دهد. برای روشن ساختن اینکه چگونه ارزشداوری های عقیدتی و عاطفی منابعی که پهلوان را در فرآوردن مقدمه اش یاری رسانیده اند، در نمایاندن شعر امروز افغانستان مؤثر بوده اند، به مثال مشخصی می پردازم: در مقدمه کتاب، آن جا که در باره موقعیت شعر در دوره موسوم به «دهه قانون اساسی» یا «دوره آزادی احزاب» (۱۳۴۲-۱۳۵۲) سخن می رود، چنین آمده است:

شاعران این دوره، بی آنکه به نظر سیاسی آنان کاری داشته باشیم، عبارتند از: واصف باختری، حیدر عبدالرضا، ابراهیم صفا. اینان بعد از دهه قانون اساسی، در [ساحه] زبان کارهایی کرده اند. عروض شکسته می شود و از لحاظ ساخت شعری و تصویرهای شعری تغییراتی به وجود می آید. شعر نو در اوج خود در این شعرها پدیدار می گردد. . . (ص ۱۹)

حیدر عبدالرضا برای جامعه شعرخوان افغانستان نامی کاملاً نا آشناست و علت آوردن این اسم به عنوان شاعری مطرح در دهه چهل خورشیدی درکنار واصف باختری و ابراهیم صفا، حداقل برای این نگارنده، واضح نیست. افزون بر این، هرچند پاره‌ای از شعرهای صفا هوا و فضای تازه دارند، وی کلاً شاعری بوده است سنتی و پایبند قالب‌ها، تصویرها و ساختارهای شعر کهن فارسی. صفا هیچگاه عروض را در مفهومی که در "شعرنو" از آن استنباط می شود، نشکسته است. به مشکل می توان صفا را به عنوان شاعری مطرح و مؤثر در تطور و تحول شعر امروز افغانستان شمرد و درکنار واصف باختری نام او را نیز ذکر کرد. باری، اگر بشود که ارزشداوری های عاطفی و تعلقات عقیدتی را کنار گذاشت، باید از کسانی چون سلیمان لایق و بارق شفیعی به عنوان دو چهره واقعاً مطرح شعر فارسی دهه چهل در افغانستان نام برد. اما در این دفتر، از اولی هیچ نام

و نشانی سراغ نمی توان کرد و از دومی فقط یک نمونه شعری توان یافت (صص ۱۵۴-۱۵۵). آیا این واقعیت که کسانی که منابع و مأخذ دکتر پهلوان را در نوشتن مقدمه کتاب در اختیارش نهاده‌اند مهاجران افغانی‌اند که از رژیم کمونیستی به ایران پناه گزیده‌اند، و دوشاعری که نام بُردیم از کارمندان بلند پایه حکومت دست نشانده شوروی سابق بودند، در این نادیده انگاری نقشی داشته است؟ آیا ویراستار از این ارزشداوری‌ها آگاه بوده است؟

چنانکه در آغاز این گزارش بطور گذرا اشاره شد، ویراستن دفتری برگزیده از شعرهای مختلف از شاعران مختلف کاری است نه آسان. به نظر این نگارنده، نمونه‌های شعر امروز افغانستان - هرچند ویراستار محترم آنرا "الگوی نارسا" می‌خواند (ص ۲۷)، باوصف نارسایی‌هایی چند، از جهات گوناگون دفتری است سودمند و انتشار آن در این برهه زمانی لازم و مغتنم. در این مجموعه خواننده به نمونه‌های شعری شصت و دو شاعر افغانی برمی‌خورد. در تنظیم کتاب ترتیب الفبایی نام شاعران رعایت شده است؛ در بیشتر موارد، گزارش‌گونه‌ای (گاه خیلی مختصر و فشرده و گاه مفصلتر) از شرح حال و کارها و پرداخته‌های هر شاعر نیز آمده است. به جز دو سه مورد، شاعران در قید حیاتند و یا در داخل افغانستان بسر می‌برند و یا مقیم ایرانند. از شاعرانی که قبلاً دفترهای شعری چاپ شده دارند، نمونه‌های بیشتر در این مجموعه آمده است: واصف باختری (صص ۲۶-۳۵)؛ لطیف پدram (صص ۳۸-۴۴)؛ لایلا صراحت روشنی (صص ۱۷۶-۱۹۰)؛ قهارعاصی (صص ۱۹۲-۲۰۶) و لطیف ناظمی (صص ۲۶۹-۲۷۷). دفترهای پرداخته این شاعران در کابل منتشر شده است. و اما، از شاعران "برون مرزی" در این دفتر نمونه‌های کمتری سراغ می‌توان کرد، زیرا به مناسبت‌های گوناگون، دفترهای شعری آنها در غربت - در ایران - اقبال چاپ نیافته است.

خواننده دقیق شاید بتواند در مواردی تفاوت‌هایی چند در حوزه زبان، شگردهای زبانی، بیان شاعرانه، تصاویر، نمادها، کنایه‌ها و تشبیهات درکار بعضی از شاعران داخل افغانستان و شاعران مهاجر تشخیص و تمیز دهد. در این قسمت، اما، باید از داورهای کلی و قالب ریزی‌های از پیش پرداخته پرهیز کرد و از کشیدن خط فاصل ذهنی بین شعر "درون مرزی" و "برون مرزی" اجتناب ورزید. یکی از مزیت‌های دفتر ویراسته دکتر چنگیز پهلوان این است که نشان می‌دهد که هرچند سایه تعلقات سیاسی و ایده تئولوژیک کم و بیش برگستره معنایی - و بدون شک گستره تصویری و ساختاری - شعر بیرون

از افغانستان حاکم بوده است، و درظاهر به آن رنگی از "تک صدایی" بخشیده است، خواننده می‌تواند به "چند صداگونگی" مقال شاعرانه شاعران مذکور برخورد. چه بسا که سروده شاعری "درون مرزی" از رهگذرهای مختلف با شعر سخنوری که در خارج از افغانستان شعر می‌سراید، سخت همصدا و همنا باشد، تا با شعر شاعر دیگر "درون مرزی". مثلاً، وجوه تشابه شعر شاعر "برون مرزی"، لطیف پدram (صص ۳۸-۴۴)، با شاعر "درون مرزی" رفعت حسینی (صص ۸۸-۹۴) بیشتر است تا هر شاعر "برون مرزی" دیگر. برخلاف، پاره‌ای از غزلواره‌های شاعران "برون مرزی"، چون عبدالرسول آرزو (صص ۱-۲) و عبدالله آرزو (صص ۵-۸)، هوا و فضای نزدیکتر به غزل‌های شاعر داخل افغانستان، قهار عاصی (صص ۱۹۲-۳۰۶) دارد تا شعر بسیاری از شاعران بیرون از افغانستان. باری، همزمان با توجه به موازین نقد و شناخت شعر، شعرمهاجرت را می‌توان از دیدگاه‌های دیگر نیز مورد تدقیق و کنکاش قرار داد. در آن صورت، البته معیار پرداختن به اشعار واحد زیادی دگرگونه خواهد بود و نتیجه گیری‌ها نیز متفاوت و متمایز. شعر مهاجرت را "شعر مقاومت" خواندن و به پیام سیاسی و عقیدتی آن بیشتر پرداختن و برنقش آن در تهییج و تشویق رزمندگان مخالف رژیم دست نشانده و نیروهای روسی انگشت تأکید گذاشتن، در هر حال قابل بحث است. اما، کتاب ویراسته پهلوان می‌تواند زمینه‌ای، هر چند مقدماتی، ولی راهگشایانه، برای بررسی این مقال نیز باشد.

نمونه‌های شعر امروز افغانستان نشانگر تلاش و کوشش ویراستار محترم برای معرفی وضع کنونی شعر افغانستان است. تجربه‌ای یک چنین، بدون شک، آفت‌ها و خیزهایی به همراه دارد، اما هسته اساسی کار چنگیز پهلوان یعنی پرداختن به چشمه‌های زاینده و فزاینده‌ای که امروزه در حوزه وسیع فرهنگ فارسی موجودند، تحسین بر انگیز. باشد تا روزی فارغ از جغرافیا ساختن‌های تخیلی و تاریخ آراستن‌های ذهنی، شعر معاصر افغانستان به کانون شعر امروز فارسی پیوندد و به دایره سنجش و نقد کشیده شود. فرآورده‌هایی چون نمونه‌های شعر امروز افغانستان می‌توانند قدمی هر چند آغازین، اما بنیادی، در این راستا باشند.

کتاب‌ها و نشریات رسیده

- منصور اتحادیه (نظام مافی)، احزاب سیاسی در مجلس سوم، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۷۱.
- شاهرخ مسکوب، گفتگو در باغ، انتشارات باغ آئینه، تهران، ۱۳۷۱.
- کسرا احمدی، در باره جهاد و شهادت، خاوران، پاریس، ۱۳۷۱.
- حمید احمدی، تاریخچه فرقه جمهوری انقلابی ایران و "گروه ارانی" (۱۳۰۴-۱۳۰۶)، مرتضوی، برلن، ۱۳۷۱.
- هوشنگ گلشیری، آئینه‌های در دار، انتشارات تصویر، لس آنجلس، ۱۳۷۱.
- جمال میر صادقی، درازنای شب، چاپ دوم، انتشارات تصویر، لس آنجلس، ۱۳۷۱.
- بهرام بیضایی، ندبه، انتشارات تصویر، لس آنجلس، ۱۳۷۱.
- بهمن فرسی، با شما نبودم، دفتر خاک، لندن، ۱۳۷۱.
- شکوه میر زادگی، بیگانه ای در من، چاپ دوم، انتشارات تصویر، لس آنجلس، ۱۳۷۱.

* * *

- پژواک، شماره ۲۷، فروردین ۱۳۷۲، کلمبوس.
- کلک، شماره ۳۴، اسفند ۱۳۷۱، تهران.
- گنجینه اسناد، سال دوم، دفتر سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۷۱، تهران.
- علم و جامعه، سال چهاردهم، شماره ۱۰۸، فروردین ۱۳۷۲، واشنگتن، دی.
- ره آورد، سال هشتم، شماره ۳۱، پاییز ۱۳۷۱، لس آنجلس.
- بررسی کتاب، سال سوم، شماره ۱۱، پاییز ۱۳۷۱، لس آنجلس.
- تحقیقات اسلامی، سال ششم، شماره ۱ و ۲، ۱۳۷۰، تهران.
- صوفی، شماره ۱۷، اسفند ۱۳۷۱، لندن.
- زن ایرانی، سال هفتم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۱، تورانتو.
- نشردانش، سال سیزدهم، شماره ۱، آذر و دی ۱۳۷۱، تهران.
- اسپند، سال سوم، شماره ۱۱، مهر، آبان، آذر ۱۳۷۱، فیلادلفیا.